

# دیالکتیک انقلاب

علیرضا جاوید



- انقلاب و ضد انقلاب

- پیتر کالورت

- سعید قانع

- آشیان

- ۱۳۸۳، ۱۶۰ صفحه، ۲۰۰۰ نسخه، ۱۶۰۰ تومان

ضدبوروکراسی شکل گرفت.

به عقیده کالورت، این عدم تعریف متقن از انقلاب به دو دلیل است: **دلیل نخست، انقلاب رویدادی است ناگهانی.** از این رو در ذات خود دارای پارادوکس است؛ از یک سو شواهد و اوضاع نشان می‌دهند که به زودی شاهد تحولی انقلابی خواهیم بود، اما هرگز چنین اتفاقی روی نمی‌دهد. از دیگر سو، وضعیت یک کشور به گونه‌ای است که هرگز نمی‌توان گفت شرایط اجتماعی به سوی انقلاب پیش می‌رود، ولی برعکس، انقلاب به وقوع می‌پیوندد. **دلیل دوم، شرایط اجتماعی وقوع انقلاب است.** در نظریه‌های ارائه شده، شرایط اجتماعی مشابهی را برای وقوع انقلابها متصورند، اما به اعتقاد کالورت این شرایط در قرن بیستم به طور کلی تغییر کرد و شاخصهای کلاسیک انقلابها را تغییر داد. در همین راستا، کالورت سه نظریه کلاسیک درباره شرایط اجتماعی وقوع انقلابها را از فیلتر نقد می‌گذرانند. **نظریه اول، احتمال وقوع انقلاب را برحسب تمایل جامعه به اعمال قهر می‌داند.** از دید کالورت می‌تواند این‌گونه باشد، اما در بعضی از موارد این خشونت نه به دلیل انقلاب، که نتیجه شکست و عقیم ماندن تغییرات انقلابی است، مانند کلمبیا و مکزیک که با توجه به نرخ بالای کشتار در آنها، به علت وجود دولتهای دموکرات، هر نوع تلاش خشونت‌آمیز برای تغییر دولت عقیم می‌ماند. **نظریه دوم، عدم اطمینان یا حمایت از دولت حاکم و نظم موجود.** به عقیده کالورت شمار مردمی که از تغییر پشتیبانی می‌کنند و به دنبال انقلاب‌اند، زمانی می‌تواند مهم باشد که بدانیم چه تعداد و چه قشری از مردم از دولت وقت حمایت می‌کنند. «موازنه بین دولت و اپوزسیون است که نتیجه ستیز مسلحانه را رقم می‌زند نه شمار افراد در این سو یا آن سو...» (ص ۷۳). **نظریه سوم، تحلیل طبقاتی و نقش آن در وقوع انقلاب.** در نقد کالورت آمده است که دیدگاههای نوین درباره طبقات با آنچه قصد مارکس و پیروانش بود، بسیار فاصله گرفته است. نظر مارکس درباره طبقه

«عزم مردان انقلاب فرانسه نادانسته بر این جزم شد که مردم را نه به

عنوان شهروندان آینده بلکه همچون گروهی «تیره‌بخت» رهایی بخشند»  
(هانا آرنت، انقلاب)

انقلاب، به عنوان یکی از مباحث علوم اجتماعی، بخش قابل توجهی از نظریه‌ها را متوجه خود ساخته است. انقلاب در نهاد خود جامعه جدیدی را حمل می‌کند که بعد از تثبیت خود، وضع حمل می‌کند و آن را بر جای جامعه قدیم می‌نشانند. جامعه جدید ساختار و نهادهایی را به همراه داشته که از بنیان هویتی دیگر دارد. «چنین است که انقلاب، همواره دوستان و دشمنان بیشماری دارد».

انقلاب:

انقلاب نه کودتاست و نه حرکتی اصلاح‌طلبانه، بلکه انفجاری اجتماعی است که به طور ناگهانی صورت می‌گیرد، در نتیجه نظم فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی (به معنایی نظم نوساختاری) را با توسل به خشونت ویران می‌کند و ساختار جدیدی را بنا می‌سازد. این تعریفی است که امروزه از واژه انقلاب متداول است. اما اندیشه پیتر کالورت در تقابل با این تعریف قرار می‌گیرد، زیرا به اعتقاد وی «تعریف انقلاب به معنی محدود کلمه به هیچ وجه دقیق نیست. در حقیقت "انقلاب" معنای گسترده‌ای دارد و انبوهی از پدیده‌ها را در تعریفی واحد می‌گنجاند به طوری که ارائه هرگونه تحلیل دیگر محال خواهد بود و در همان حال مثالهای بیشماری را مستثنی می‌دارد که از بررسی معهود نمونه‌های باقی مانده نمی‌توان نتیجه‌گیری چندان ثمربخشی ارائه کرد» (صص ۱۹ - ۱۸). وی برای مدعای خود از انقلاب انگلیس که هنوز در این کشور آن را به عنوان انقلاب نمی‌شناسند، و انقلاب اکتبر روسیه که موجب بسیج توده‌ها، به عنوان یکی از شاخصهای انقلاب نشد یاد می‌کند. زیرا ابتدا بلشویکها از طریق «کودتا» قدرت را تصرف کردند و بعد از آن جنبش

نمی‌تواند در مورد هر جامعه‌ای صدق کند و تنها در چهارچوب نظام اجتماعی مربوط به خود معنا می‌یابد. با فراگیر شدن عصر صنعتی و افزایش شمار کارخانه‌ها، هماهنگی بین کارگران و رسیدن به تئوری «طبقه برای خود» دشوارتر شده است، و نه سهل‌تر.

در شرایط موجود، کارگران از مراکز قدرت رانده شده‌اند و تمرکز محلی بر آنان افزایش یافته است؛ در نتیجه وادار ساختن آنان به تسلیم از روی گرسنگی و نیاز، امکان‌پذیر شده است و حتی در پاره‌ای از مواقع، آنان را با سهمیم کردنشان در بخش ناچیزی از سود تولید کالا، زمین‌گیر کرده‌اند. از سوی دیگر، وضع کارگران در جوامع پسا صنعتی به دو دلیل به مراتب وخیم‌تر است:

الف - آنان همچون ماشین‌چی در حصر رباتها نقش چندانی ندارند. ب - در مقام تکنیسین، شمار ناچیزی از آنان می‌توانند موجب اختلال در سیستم شوند. «مبارزه آگاهانه دولتها در محروم کردن کارگران و تکنیسینهایی که در بخش خدمات عمومی کار می‌کنند و از طریق تقسیم صنایعی که این گروه می‌توانند بالقوه بر آنها نظارت داشته باشند سبب شده است که آنان نقش اهرم‌گونه خود را از دست بدهند.» (ص ۷۷). به این نظر کالورت ایرادی وارد است و آن اینکه، به نقش اتحادیه‌های کارگری چندان توجهی نمی‌کند. در

## تنها یک قدرت مقتدر، نه ضعیف، که از توانایی نهادی بالایی برخوردار باشد، می‌تواند در کنار فشارهای نهادی وارد بر مجموعه ساختارهایش مطالبات مورد انتظار خود را به شکل مطلوب برآورده کند

کشورهای پیشرفته نگاه آنان از انقلاب به سوی اصلاح تغییر کرده است و اگر در سیستم اختلالی ببینند از طریق اتحادیه‌ها عامل اختلال شناسایی و آن را رفع می‌کنند. در صورتی که عامل اختلال از سوی مراکز قدرت حمایت شود، با اعتصابهای فراگیر سیستم را فلج می‌کنند، که نتیجه آن کسب خواسته خود است. برای نمونه می‌توان به اعتصاب سراسری کامیون داران اروپا در اوایل سال ۲۰۰۰ توجه کرد.

۲- کالورت نگاه ویژه‌ای به دولت دارد؛ به عقیده او موضوع اصلی در تفسیر انقلاب چنین است: «داشتن درکی از ماهیت دولت و اجتماع، آن گونه که برای اهداف سیاسی سازمان یافته‌اند» (ص ۷۹).

دولت مهم‌ترین نهاد است؛ از این رو مطالبات سیاسی متوجه آن می‌شود. تنها یک قدرت مقتدر، نه ضعیف، که از توانایی نهادی بالایی برخوردار باشد، می‌تواند در کنار فشارهای نهادی وارد بر مجموعه ساختارهایش مطالبات مورد انتظار خود را به شکل مطلوب برآورده کند. حال اگر دولت ضعیف باشد، تاب تحمل فشارهای ساختاری انقلابیون را ندارد و سقوط می‌کند. به عقیده کالورت، به سه دلیل دولتها و حتی مخالفین سیاسی آنها، توانایی شناسایی فشارهای نهادی را ندارند:

۱. دولت مجموعه‌ای است پیچیده که پویایی نهادی خود را دارد. در این ویژگی، دو وضعیت را می‌توان برای دولتها متصور شد: الف - وضعیت مثبت: خاص دولتهای توسعه یافته است که حاکمیت و اعمال سلطه یک فرد معنا و مفهومی ندارد و در نتیجه، با کثرت قدرت سیستم همواره مورد نقد قرار می‌گیرد

و به وضعیت انقلابی نزدیک نمی‌شود. ب - وضعیت منفی: ویژه دولتهای سنتی است که فرد رأی خود را بر کل اعمال می‌کند. از این رو بازخورد نتایج تصمیم‌گیریهایی او از سوی جمع قابل فهم نیست و نمی‌توان گفت چه پیش خواهد آمد.

۲. دولتها از یکپارچگی نهادین برخوردارند. بدین معنی که اعضای دولت از وجوه مشترک زیادی برخوردارند؛ در نتیجه تعارض و تقابل اندیشه و عمل نسبت به تصمیم‌گیریهایی نابجا و ویرانگر جمع وجود ندارد و اگر هم چنین باشد به منظور حفظ حس همبستگی، اعتراضها مخفی می‌مانند و به صورت پیشنهاد ارائه نمی‌شوند.

۳. دولت مجموعه‌ای سلسله مراتبی است. دولت در رأس هرم ساختار اداری قرار دارد و برای انجام امور، به کارکنانی نیاز دارد تا دستوراتی را که از بالا به پایین داده می‌شود دریافت و اجرا کنند. از این رو، اگر در این سیکل دریافت و اجرا، بخشی از بدنه کارکنان دولت تصمیمات را اجرا نکنند، در سیستم اختلال ایجاد می‌شود. در فرآیند انقلاب این بخش معترض با سازش با انقلابیون، راه را برای سرنگونی دولت هموار می‌کنند. معمولاً این عمل از سوی نیروهای مسلح صورت می‌گیرد. همواره در تمامی انقلابها همکاری نظامیان با انقلابیون را شاهد بوده‌ایم، از این رو، دولتها بر نیروهای مسلح خود نظارت شدیدی اعمال می‌کنند. این عمل از طریق نگاه داشتن آنان در پادگانها و دور ساختنشان از جامعه و عدم امکان ارتباط رو در رو با مردم، آموزشهای نظامی در سخت‌ترین شرایط، تجهیز آنان به وسایل قهریه، سلسله مراتب بشدت کنترل شده و مواردی از این دست انجام می‌شود.

### ضد انقلاب

در طول فرآیند انقلاب و یا پس از پیروزی آن، جریانی موسوم به ضد انقلاب همچون سایه از پی انقلاب روان است. هدف ضدانقلاب قبل از پیروزی انقلاب، کند و متوقف کردن جریان آن، و در صورت پیروزی انقلاب، استحاله ستونهای بنای آن است. ضد انقلابیون در فرآیند انقلاب با ارائه سمبلها، شعارها و تصاویر دهشت‌انگیز از عملکرد انقلاب، سعی در تخریب چهره آن، و مشروعیت بخشیدن به خود دارند. ضد انقلابیون معمولاً به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروه نخست حاکمیت وقت است که انقلابیون با آن ستیز می‌کنند. گروه دوم معترضینی که یا در جریان انقلاب و بر اثر اختلاف، از صف انقلابیون بیرون می‌آیند، یا بعد از تثبیت انقلاب و به علت نیافتن جایگاهی در دولت انقلاب (بیشتر در گروههایی که نقشی در پیروزی داشتند)، و یا عدم برآورده شدن خواسته‌های خود، آن گونه که انقلاب وعده آن را داده بود، شکل می‌گیرند. در اغلب موارد، ضد انقلاب معرف وضعیت دوم است.

کالورت تفاوتی بین انقلاب و ضد انقلاب قائل نیست، زیرا توجه او بر رویدادهای انقلاب متمرکز است. از دید وی، فرآیند سرخوردگی از وضع موجود در هر دو یکسان و شیوه کار تصرف قدرت نیز یکی است. از این رو، ضد انقلاب همان قدرت و تشکیلاتی را دارد که انقلاب از آن بهره می‌برد. هدف هر دو نیز ساقط کردن حکومت و دستیابی به قدرت است. در نتیجه، «ضد انقلاب چیزی متفاوت و مخالف انقلاب نیست. ضد انقلاب همان انقلاب است» (ص ۴۲).

بنابراین می‌توان گفت ضد انقلاب نیز که در ابتدا در تقابل با انقلاب قرار دارد، در طول فرآیند شکل‌گیری و مبارزه خود به نیرویی انقلابی تبدیل می‌شود. متأسفانه در کتاب برخلاف مبحث انقلاب، توضیح کافی و کاملی درباره ضد انقلاب ارائه نمی‌شود تا خواننده درک کافی و روشنگری از پدیده ضدانقلاب به دست آورد.